شهرآرا

- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
- صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
- مدیر مسئول و سردبیر: سید هادی فیاضی
- نشانی: میدان شهدا، نبش دانشگاه ۱
- دفتر مرکزی: ۵ - ۳۷۲۸۸۸۸۱
- نمابر: ۳۷۲۳۸۳۱۰
- روابط عمومی: ۳۷۲۴۳۱۱۰
- شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹
- چاپ: شهر چاپ خراسان



روزنامه شهر امید و زندگی

SHAHRARANEWS.IR

۱۳ ۰۷ ۹۹

اشنبه

۳۶ صفحه؛ ۱۲ صفحه+۴ صفحه+۴ صفحه ورزشی

+۴ صفحه خراسانیات+ ۱۶ صفحه شهرآرا محله

شماره ۳۲۱۸ | ۱۰۰۰ تومان

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

Photoshahr.ir

حدیث روز

هرکه حسدش بیشتر باشد اندوه و غصه‌اش طولانی است.

حضرت محمد(ص)

رطوبت هوا ۲۱٪

صبح ۱۵° | ۹° ↓ ۲۴° ↑

ظهر ۲۳°

عصر ۱۹°

شب ۱۵°

- اذان ظهر ۱۱:۲۰
- غروب آفتاب ۱۷:۱۰
- اذان مغرب ۱۷:۲۹
- نیمه شب شرعی ۲۲:۳۸
- اذان صبح فردا ۴:۰۶
- طلوع آفتاب فردا ۵:۳۰

گالری کاتور



یک مقام مسئول: مردم با فتوسنتز تغذیه کنند. دلار ۵۰هزار تومانی در راه است.

مهدی عزیزی

یادداشت‌های یک‌شنبه

از خیر تصاویر زائد بگذریم



عباسعلی سپاهی‌یونسی

شاعر و روزنامه‌نگار

چندسال قبل یکی از دوستانم مجموعه‌ای چندجلدی را از انگلیسی به فارسی ترجمه کرده بود. مجموعه شعری بود برای کودکان در سال‌های اول ابتدایی و مشخصا سال‌های اول و حداکثر دوم و من آن‌ها را به شعر برگردانده بودم. کتاب‌ها را برای چاپ به یکی از ناشران فعال در این حوزه پیشنهاد دادم اما ناشر آن‌ها را نپسندید. از نظر او کتاب‌ها در بخش تصویرسازی خیلی خلوت بود و توضیحات من هم نتوانست او را قانع کند که هر کتابی برای کودکان نوشته یا سروده می‌شود، نباید حتما در هر تصویر کشیده شده برای آن انبوهی از عناصر و اجزا به‌کار برود و گاهی لازم است با دقیق‌تر شدن در سن‌وسال مخاطبی که قرار است کتاب را بخواند، تصویرسازی خلوت باشد. با همه توضیحاتی که به ناشر محترم دادم، نتوانستم او را قانع کنم. گفتم تصویرسازی نوعی چیدمان است و تصویرگر اگر شناخت کافی از مخاطب خود داشته باشد، می‌تواند این کار را به بهترین شکل انجام بدهد تا کودک را در فهم مطلب و لذت بردن بیشتر از اثر یاری کند ولی فایده‌ای نداشت و کتاب به ناشری دیگر سپرده شد و باقی ماجرا. آنجا با خودم فکر کردم ناشری که بدون داشتن سواد لازم در حوزه ادبیات کودک، نظر خودش را برای چاپ کتابی اعمال می‌کند، همان بهتر که این مجموعه را به چاپ نرساند.

زمان گذشت تا اخیرا که در فضای مجازی به مطلبی با همین موضوع برخوردم و خاطره آن مجموعه و صحبت‌هایم با آن ناشر محترم برایم زنده شد. اما مطلب چه بود؟ مطلب، نتیجه تحقیق و پژوهشی بود که برای اهالی ادبیات کودک و آن‌هایی که برای بچه‌هایی که در اول مسیر کتاب خواندن هستند تصویرسازی می‌کنند، مناسب است و در ادامه هم برای پدر و مادرها و البته هر کسی که قرار است کتابی را برای کودکی انتخاب کند. ماجرا از این قرار است که در آمریکا آنا فیشر، روان‌شناس، به همراه تیم همکار خود از دانشگاه کارنگی ملون، در تحقیقی به این نتیجه رسیده‌اند که اگرچه تصاویر در کتاب‌های کودک به کودک کمک می‌کنند تا او شخصیت‌ها و صحنه‌های داستانی را که می‌خواند، در ذهن خود مجسم کند اما، تصاویر زائد و بیش از حد، حواس کودکان را حین خواندن کتاب پرت می‌کند. به گفته خانم فیشر، مهارت خواندن برای بسیاری از کودکان، کار سختی به شمار می‌رود و تصاویر اضافی ممکن است چشم خواننده را از متن دور کرده، تمرکز لازم را برای فهم خط روایی داستان، از کودکان سلب کند.

او و تیمش در این مطالعه به گروهی بزرگسال کتابی دادند که برای تمرین خواندن کودکان، طراحی شده بود و از آن‌ها خواستند که مشخص کنند کدام تصاویر سرگرم‌کننده اما برای فهم داستان، غیرضروری است. در ادامه، این تیم تصاویر غیرضروری را از نیمه دوم کتاب‌ها حذف کردند و به ۶۰ کودک ۶ تا ۸ سال دادند تا بخوانند. آن‌ها از طریق یک ردیاب حمل‌شدنی تعداد دفعاتی را که هر کودک نگاهش را از متن صفحه به سمت تصاویر برمی‌گرداند، شمردند و پی بردند که کودکان وقتی نیمه دوم کتاب را با تصاویر کمتری خواندند، نگاهشان را کمتر از روی متن کتاب برداشتند و در درک مطلب هم نمره بیشتری گرفتند. خلاصه مطلب اینکه خانم فیشر و همکارانش به ناشران، نویسندگان و تصویرگران پیشنهاد دادند در کتاب‌هایی که برای کودکان آماده می‌کنند، تصاویر غیرضروری و البته پرت‌کننده حواس را حذف کنند تا کودک بهتر بتواند خط داستانی را دنبال و مطلب را بهتر درک کند.

پس اگر به‌عنوان بزرگ‌تر برای کودکمان که در شروع خواندن است، قرار است کتابی بخریم، الزاما کتابی که تصویرسازی شلوغی دارد، ارزشش از کتابی که تصویرسازی خلوت دارد، بیشتر نیست.

ونسان ون‌گوگ؛ زندگی در میان نامه‌ها

هدی جاودانی

مترجم

ترجمان

از «رنج و سرمستی» (۱۹۶۵) با بازی چارلتون هستون در نقش میکل آنژ، تا «پولاک» (۲۰۰۰) با نقش‌آفرینی ادهریس در نقش جکسون پولاک، فیلم‌هایی هالیوودی درباره زندگی هنرمندان رنج‌کشیده‌ای است که همواره در نگاه عامه مردم، جالب توجه بوده‌اند و البته در این میان، هیچ هنرمندی به اندازه ونسان ون‌گوگ (۱۸۹۰-۱۸۵۳) مورد توجه قرار نگرفته است.

کرک داگلاس، در «شور زندگی» (۱۹۵۶) فراگیرترین تصویر از این هنرمند هلندی را در ذهن مخاطبان خود به ثبت می‌رساند؛ نابغه‌ای رنج‌کشیده و درمانده در چنگ تصاویری که دیگران از ادراک آن عاجزند. شباهت داگلاس به ون‌گوگ، ظاهری همیشگی از این هنرمند در فرهنگ عامه باقی گذاشت و دور از ذهن نیست اگر بگوییم امروزه کسانی که فقط کلیاتی از هنر می‌دانند، ون‌گوگ را صرفا به‌واسطه یکی از خودنگاره‌هایش و به‌عنوان مرد مجنونی می‌شناسند که گوش خود را بریده است.

اما ون‌گوگ واقعی، پیچیده‌تر از این تعاریف بوده است؛ فرزند کشیشی آبرومند، با معلومات بسیار، مسلط به سه زبان خارجی. کسی که حرفه خود را با فروشندگی آثار هنری، آغاز کرده بود. شخصیت او در میان نامه‌هایش به‌خوبی جلوه می‌کند. بخشی از نامه‌های ون‌گوگ، چند سال پس از مرگ او، در سال ۱۸۹۰ به انتشار رسید؛ مرگی که به باور بسیاری خودکشی بود.

«ونسان ون‌گوگ: زندگی در میان نامه‌ها» (۲۰۲۰) مجموعه‌ای زیبا شامل بخش کوچکی از نامه‌های بازمانده ون‌گوگ است که نیَنکه بَکر، لئو جِنسِن و هانس لوئیجتِن، از مجموعه کامل نامه‌های او در موزه ون‌گوگ، که حدود یک دهه پیش به انتشار رسیده است، گردآوری کرده‌اند.

با وجود جذابیت‌های ون‌گوگ، او احتمالا شخصیتی بدقلق برای زندگی با دیگران بوده است. ظاهر ون‌گوگ درون آشفته‌اش را به نمایش می‌گذاشته است.

سردبیران این مجموعه نامه می‌نویسند: «او[ون‌گوگ] تیک عصبی صورت داشت و این‌طور به نظر می‌آمد که دستانش همیشه درحال تکان خوردن هستند. به‌خاطر ظاهر ژولیده و آشفته و لحن تندش هنگام حرف زدن، مردم اغلب از او می‌ترسیدند.» بخشی از این ظاهر ژولیده و آشفته، به‌سادگی می‌توانست برآمده از فقر او باشد.

کنث رکسروث، شاعر آمریکایی، در جایی می‌نویسد: «مکاتبه هنرمندان بزرگ و آرمان‌گرایان در تاریخ تمدن غرب، عمدتا درمورد پول بوده است» و از ون‌گوگ نیز درمیان این افراد نام می‌برد. حتی در این مجموعه کوچک از نامه‌ها نیز، پول و فقدان آن، دغدغه دائمی او بوده است.

ون‌گوگ در سال ۱۸۸۳ میلادی از لاهه، شهری در غرب هلند، خطاب به برادرش می‌نویسد: «آه، تئو! من اگر وضع بهتری داشتم، خیلی بیشتر از این‌ها پیشرفت می‌کردم.» آرزوی همیشگی او در خلال نامه‌نگاری‌هایش، نقل‌مکان به یک روستا و البته اگر از قبل ساکن روستایی می‌بود، نقل‌مکان به روستای دیگری بود که هزینه‌های اجاره استودیو و خوردوخوراکش ارزان‌تر می‌شد. با وجود چنین رؤیاپردازی‌هایی، ون‌گوگ به همراهی دیگر هنرمندان نیاز داشت. گواه چنین ادعایی به نامه‌نگاری او با یکی از دوستان انگلیسی هنرمندش، در سال ۱۸۸۶ برمی‌گردد؛ زمانی که به برادرش در پاریس پیوسته بود: «هیچ جایی مثل پاریس نمی‌شود و هرقدر هم زندگی در اینجا سخت باشد و اگر حتی سخت‌تر و بدتر هم بشود، هوای پاریس مغز آدم را تصفیه و حال آدم را بهتر می‌کند، یک دنیا بهتر می‌کند.»







تعدادی از نامه‌های ونسان ون‌گوگ

ون‌گوگ تحت تأثیر امپرسیونیست‌هایی که آثارشان را در پاریس دیده بود، قلمروی آن دسته از نقاشان هلندی پیرو مکتب باربیزون را برای همیشه ترک کرد؛ نقاشانی که الهام‌بخش اولین آثار او در آمیزه با رنگ‌های روشنی بودند که امروزه آثار ون‌گوگ را با آن‌ها می‌شناسیم.

او از استودیوی نقاشان بسیاری چون گوگن، سورا و امیل برنار بازدید می‌کرد و درمیان آوانگاردهای رادیکال، جایگاه خود را پیدا کرده بود، اما آن‌قدر مستقل بود که هیچ پیوندی با جوامع رسمی هنری برقرار نکند.

در سال ۱۸۸۸، زمانی که ون‌گوگ پاریس را به مقصد آرل [شهری در جنوب فرانسه]، برای رسیدن به صبحی درخشان‌تر و سکونتی ارزان‌تر ترک کرد، خود را به‌عنوان یکی از پیش‌گامان نسل هنری‌اش می‌شناخت.

تابستان و پاییز سال ۱۸۸۸ شاهکارهایی را برای ون‌گوگ به ارمغان آورد که شهرت امروزش را مدیون آن‌هاست. نامه‌های ون‌گوگ به گوگن، بالاخره این هنرمند را راضی کرد که به دوست خود بپیوندد، اما از کارافتادگی تمام‌وکمال ون‌گوگ در پایان همان سال، کار او را به آسایشگاه روانی کشاند. فروپاشی ون‌گوگ علل متعددی داشت؛ سوءتغذیه، حمله‌های خفیف صرع و شخصیت عصبی او. پس از ۹ ماه سکونت در آسایشگاه، او با ردپایی از شوخ‌طبعی معمول خود، خطاب به تئو نوشت: «دارم تلاش می‌کنم حال خودم را بهتر کنم، شبیه به کسی که می‌خواسته است خودکشی کند، آب دریا در نظرش خیلی سرد می‌آید و سعی می‌کند فقط از ساحل بهره ببرد.» کمتر از یک سال پس از این نامه، زمانی که ون‌گوگ از آسایشگاه مرخص می‌شود و برای زندگی به دهکده‌ای کوچک در شمال پاریس می‌رود، رنج‌هایش خاتمه پیدا می‌کند.

برگرفته از مقاله Vincent Van Gogh's image is cemented in our cultural memory. His letters complicate the view. نوشته Reagan Upshaw منتشرشده در واشنگتن‌پست.

کرونا، خبر، ما و روزگار «پساحقیقت»

ادامه یادداشت از صفحه یک

...یا حداقل بسیار سخت می‌کند، از این‌روست که برخی معتقدند به عصر «پساحقیقت» وارد شده‌ایم؛ عصری که دیگر قادر به تمایز میان حقیقت و مجاز یا راست و دروغ نیستیم و باید به این وضع عادت کنیم.

چه می‌توان کرد؟ پاسخ را باتوجه‌به وجود دو گروه کلی باید داد؛ گروه اول مردم عادی هستند که حوصله یا توان جداسازی و اعتبارسنجی خبر را ندارند. آنان درواقع مصرف‌کننده نهایی هستند؛ مثل همه ما که نزد پزشک می‌رویم و نسخه او را کامل و بدون چون‌وچرا مصرف و عمل می‌کنیم. اکثریت قریب به اتفاق مردم جزو این دسته هستند و هیچ راهی برای اعتبارسنجی اخبار جز اعتماد به منبع خبر ندارند. این گروه از مردم باید منابع خبری مطمئن خود را پیدا و سپس به اخبار آن اعتماد کنند. البته همیشه مترصد باشند که اگر دروغی گفتند که به هر دلیلی مردم متوجه شدند، از آن منبع خبری اعتبارزدایی کنند. این دسته از مردم باید از بازنشر اخبار معمولی و بدون منابع خبری مطمئن به‌طور جدی پرهیز کنند. همان‌طور که آب و غذای آلوده را میان مردم توزیع نمی‌کنیم، باید از انتشار اخبار غیرمعتبر نیز پرهیز کنیم. منبع خبری مثل برند یک کارخانه مواد غذایی است؛ هنگامی که می‌بینیم فلان ماده غذایی از کارخانه‌ای مشهور و مطمئن است، چشم‌بسته آن را می‌خوریم؛ هرچند ممکن است در موارد نادری نیز مشکل‌دار باشد که به اعتبار آن کارخانه لطمه می‌زند، ولی آیا ممکن است مثلا از دست‌فروش فله‌ای کنار خیابان که نمی‌شناسیم، سس سالاد بخریم؟ اگر نه، پس چرا اخبار بدون منبع و غیرمعتبر را که حتی تولیدکننده آن را هم نمی‌شناسیم، استفاده می‌کنیم؟ آیا غذای مغز و روان ما کم‌اهمیت‌تر از غذای جسم ماست؟ البته مسئله فقط دروغ بودن خبر نیست، ناقص بودن آن نیز اهمیت دارد. ممکن است یک خبر راست، ولی ناقص باشد. این نیز زیان‌بار است. همه این‌ها نیازمند فرآوری شدن خبر از خلال یک مجموعه رسانه‌ای معتبر است. ماجرای کووید۱۹ یکی از زمینه‌هایی بود که افراد بدون صلاحیت در تولید خبر جعلی یا ناقص یا مخلوط راست و دروغ به‌وفور میدان‌دار شدند. این اقدام به‌ویژه در شبکه‌های اجتماعی رواج یافت و حتی رهبران عوام‌فریب مثل ترامپ نیز وارد این کارزار شدند، به‌طوری که توئیتر در مواقعی مجبور به حذف یا اصلاحیه زدن به اخبار نادرست آنان شد. قاعده طلایی این است: بدون تایید منبع معتبر، هیچ خبری را قبول نکنید، حتی اگر فیلم آن را دیدید.

گروه دوم روزنامه‌نگاران هستند که وظیفه آنان تولید و انتقال و تایید اخبار است و طبعا باید براساس اصول حرفه‌ای و آموزش‌دیده عمل کنند. اگر مردم عادی در اشاعه اخبار کذب، مرتکب اشتباه شوند، قابل فهم است؛ هرچند دفاع‌پذیر نیست، ولی این خطا بر روزنامه‌نگاران، بخشودنی نیست. روزنامه‌نگاران هستند که باید نقش اصلی را در فرآوری اخبار ایفا کنند. استاندارد کردن مواد مصرفی برای فکر و اندیشه و احساس و... بسیار مهم‌تر از استاندارد کردن مواد مصرفی برای جسم ماست. اگر غذای ما آلوده باشد، سربازانی در خون ما هستند که علیه آلودگی غذا قیام کنند، ولی متأسفانه چنین چیزی در مغز اکثر ما وجود ندارد و باید آن را ایجاد کنیم. اولین گام، شک در درستی هر خبر است، مگر اینکه درستی آن ثابت شود.

زین قند پارسی

علیرضا حیدری | مدرس ویراستاری

«همه‌ی کسانی که در خانه‌ی او جمع شده بودند، به او ادای احترام کردند...»

با «ی» درست است یا با همزه؟

اینکه در هنگام اضافه، همزه بگذاریم یا یای میانجی، به نظر نویسنده بستگی دارد و دیدگاه یکسانی در این مورد وجود ندارد. در نسخه‌های کهن «ی» بعد از «ها» استفاده می‌شده است؛ اما به مرور توسط کاتبان به یای کوچک (همزه) تبدیل شده است. امروزه هر دو شکل درست است. مهم این است که در یک متن، یکسان و یکنواخت بنویسیم؛ چه با «ی» و چه با همزه.

- همه کسانی که در خانه او...
- همه‌ی کسانی که در خانه‌ی او...

#زین_قند_پارسی

تاریخ‌نگار

۱۳ مهر ۱۳۴۴

انتقال امام‌خمینی(ره) از ترکیه به عراق



رضا سلیمان نوری

هرچه زمان بیشتری از اقامت اجباری امام‌خمینی(ره) در ترکیه می‌گذشت، فشار افکار عمومی چه از داخل کشور و چه از خارج آن بر رژیم پهلوی افزایش می‌یافت، این درحالی بود که دولت ترکیه به‌مناسبت تبعید امام‌خمینی به آن کشور، ازسوی مسلمانان آزاده و برخی دولتمردان خود، هدف اعتراض قرار گرفته بود و بر همین اساس، خواستار بازگشت امام‌خمینی به ایران یا حداقل تغییر تبعیدگاه ایشان شد تا بدین‌گونه خود را از این مخمصه نجات دهد. درخواست غیررسمی دولت ترکیه سران رژیم پهلوی را به تکاپو وادار کرد تا تبعیدگاه جدیدی برای امام پیدا کنند؛ تکاپویی که سرانجام به توافق با رژیم حاکم بر عراق، ختم شد تا عراق تبعیدگاه دوم بنیان‌گذار کبیر انقلاب اسلامی باشد. دولت عراق در قبال این تعهد که دولت ایران دخالتی در سرنوشت، آزادی و مدت اقامت امام در عراق نداشته باشد، با انتقال ایشان به این کشور موافقت کرد. این همراهی رژیم پهلوی با خواسته‌های سران عراق، بدان دلیل بود که کارشناسان سیاسی امنیتی رژیم ایران تصور می‌کردند با انتخاب عراق به‌عنوان تبعیدگاه جدید امام‌خمینی و اقامت ایشان در نجف یا کربلا، فعالیت‌های ایشان تحت‌الشعاع اقدامات سایر مراجع مستقر در عتبات عالیات قرار خواهد گرفت و کمرنگ خواهد شد؛ امری که درست خلاف آن رخ داد و از همان ابتدای انتقال امام‌خمینی به‌همراه فرزندشان حاج‌آقا مصطفی در ۱۳ مهر ۱۳۴۴ از بورسای ترکیه به عراق، وضعیت به گونه‌ای دیگر رقم خورد. ایشان پس از یک توقف کوتاه در کاظمین، برای زیارت مرقد مطهر امام‌هادی(ع) و امام‌عسکری(ع) رهسپار سامرا شدند و با استقبال باشکوه مردم و حوزه علمیه سامرا روبه‌رو شدند. روز بعد کربلا یکپارچه از امام‌خمینی استقبال کرد، تا جایی که ایشان حدود یک هفته در این شهر ماندند و سپس با استقبال بی‌سابقه مردم و حوزه علمیه نجف، وارد این شهر شدند. این امر معادلات رژیم پهلوی را برهم زد و آنان را وادار کرد باتوجه‌به قول و قراری که با رژیم عراق گذاشته بودند، تلاش‌هایشان برای محدود کردن امام‌خمینی را به شیوه‌های غیرمستقیمی پیگیری کنند؛ تلاش‌هایی که در تمام دوران نزدیک به سیزده ساله حضور امام در عراق ادامه داشت.

نگاه هشتم

می‌خواهم همه باکس‌های زباله را کوتاه کنم

غلامرضا بنی اسدی

رویم نشد گریه کنم. بغضم را فروخوردم تا در جایی دیگر سر برآورد از چشمانم؛ جایی که بتوان یک دل سیر گریست. این را مردی می‌گفت پس از اینکه تعریف کرد در فضای مجازی، فایلی را رویت کرده است از کودکان زباله‌کاو و پای باکس (سطل بزرگ) زباله. می‌گفت: قد سطل‌ها از او بزرگ‌تر بود و او هرچه می‌کرد، نمی‌توانست بدان راه یابد تا بلکه چیزی بتواند بردارد. می‌گفت دوست داشتم می‌توانستم همه باکس‌ها را به اندازه قد او ببرم و کوچک کنم. می‌گفت... اما من دیگر نمی‌شنیدم... در ذهنم غوغایی برپا شد و کسی در من فریاد می‌زد که اگر می‌توانستم، قد تدبیر مدیران را چنان بلند می‌کردم که همه این کوتاهی‌ها را بپوشاند. اگر می‌توانستم، کاری می‌کردم که آن کودک از نیمه راه رسیدن به سطل‌ها، با عزت و احترام، به‌سمت مدرسه اصلاح مسیر کند. اگر می‌توانستم، در سطل‌های زباله، بانک می‌زدم تا کسانی که اختلاس می‌کنند، ماهیت کثیف کارشان را به‌چشم ببینند. اگر می‌توانستم، کاری می‌کردم که نه کسی از پرخوری به مرز انفجار برسد و نه کسی از گرسنگی، مرگ را به آرزو بنشیند. اگر می‌توانستم، آب‌پاش و پارچه شیشه‌پاک‌کنی را از دست کودکان سر چهارراه‌ها می‌گرفتم و کتاب و دفتر می‌دادم دستشان تا از فردا به‌جای ایستادن در خیابان و دویدن دنبال خودروها، در کلاس درس بنشینند و همه توان دویدنشان را برای زنگ ورزش بگذارند. اگر می‌توانستم... من یک شهروند معمولی‌ام و نمی‌توانم ولی مسئولان و دولتمردان می‌توانند با تدبیر و برنامه و تلاش، بسیاری از مشکلات را حل کنند. می‌توانند با بستن دست درازدستان، خیلی از کوتاهی‌ها را جبران کنند تا آن شهروند آرزویش، کوتاه کردن باکس‌ها (سطل‌ها)ی زباله نباشد.